

دکتر منوچهر محمدی\*

## مردم‌سالاری دینی در نظام جمهوری اسلامی یا تئودموکراسی

چکیده: اصطلاح مردم‌سالاری دینی اخیراً در فرهنگ کشور ما و بدنبال بحث‌های فقهی، حقوقی و سیاسی در زمینه رابطه میان جمهوریت و اسلامیت نظام مطرح گردیده است. در این مقاله با تکیه بر مقدمه و اصول مطروحه در قانون اساسی جمهوری اسلامی و با مدد گرفتن از مباحث اندیشمندان در داخل و خارج کشور رابطه سه اصل مهم در حکومتداری که عبارتند از مبانی مشروعیت نظام، عینیت یافتن نظام و نهایتاً اداره‌کنندگان نظام در قالب خداسالاری، مردم‌سالاری و شایسته‌سالاری تبیین نموده و جایگاه هر یک از آنها در جمهوری اسلامی مشخص گردیده است.

واژگان کلیدی:

دموکراسی، حکومت مردم، حاکمیت بر مبنای رأی اکثریت، تئوکراسی، حکومت خداوند، حاکمیت دین و مذهب، اتوکراسی، حکومت مستبده، کلریکال، آریسته‌کراسی، اومانسیم، الیتسیم

پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ که با تکیه بر سه اصل ارزش‌های اسلامی، قیام مردمی و رهبری مرجع تقلید مسلمانان شیعه شکل گرفت و نیز تأسیس نظام جمهوری اسلامی بر پایه همین سه رکن، بحث‌های متعددی در عرصه اندیشه و نظر، به ویژه در زمینه تقسیم‌بندی حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی دنیا به وجود آورد. از یک طرف با توجه به اینکه در غرب حکومت‌های مردم‌سالار را جانشین حکومت‌های تئوکراتیک می‌دیدند و از نظر اندیشمندان غربی جمع میان این دو یعنی تئوکراسی و دموکراسی امری غیرممکن به نظر می‌رسید و از طرف دیگر با ملاحظه نقش غیرقابل اغماض و همزمان مذهب و مردم در سقوط رژیم اتوکرات پهلوی و تأسیس و استمرار نظام جمهوری اسلامی، صاحب نظران دچار نوعی تناقض‌گویی و تضاد شدند و نهایتاً این پدیده را ناپایدار دانسته، پیش‌بینی می‌کردند که سرانجام یکی بر دیگری غلبه خواهد کرد، به نحوی که حذف مردم از صحنه موجب ایجاد نظامی خودکامه بر پایه مذهب خواهد شد. (۱)

با این حال ایدئولوژی ویژه انقلاب اسلامی، شکل و نوعی از جمهوری را تبیین کرد که در آن هم اوامر و نواهی و احکام الهی منشأ قانون‌گذاری می‌باشد و هم حقوق شهروندان مورد توجه قرار می‌گیرد. مشارکت همگانی اقلیت‌ها و گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی سبب شد تا جمهوریت از یک پذیرش همگانی به عنوان پایگاه قانونی برای نظم سیاسی برخوردار شود. در این نظام وسعت میدان نفوذ حکومت آنچنان که اصل امامت و ولایت اقتضا می‌نماید بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که نظریه پردازان و متفکران اندیشه سیاسی در باب حکومت گفته‌اند. اگر در نظریه توماس هابز، شئون خصوصی از حوزه شمول قدرت حکوت خارج شده است، در اندیشه اسلامی، قدرت امام (حکومت) تا کوچکترین زوایای شخصی حیات فرد نفوذ می‌کند. به همین دلیل، عده‌ای از افراد و گروه‌ها پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی بین مردم‌سالاری (جمهوریت) و خداسالاری (اسلامیت) تضاد و ناسازگاری دیدند و معتقد بودند که این دو مفهوم هر دو ناظر به شیوه‌های گوناگون حکومت‌اند. بخشی یکسره از دین سخن می‌گفتند و واژه جمهوریت و مردم‌سالاری در نزد آنان مفهومی وارداتی و بیگانه با روح دینی تلقی می‌شد و بخشی دیگر یکسره جمهوریت را اختیار کرده، نفی دین را چاره کار

می‌دانستند.

در نزد این افراد و گروه‌ها، حق حاکمیت به امری مناقشه‌آمیز و مجادله‌ای<sup>۱</sup> تبدیل شد به گونه‌ای که در مواجهه با اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، دو قرائت اتوکراتیک (یکه‌سالارانه) و کلریکال - آریستوکراتیک (روحانی - اشراف‌سالارانه) در برابر قرائت دموکراتیک و جمهوریت خواهانه قرار گرفت.

برخی نیز کوشیدند این دو پدیده را آشتی دهند: آنها جمهوریت و اسلامیت را همسان و همچون دو پایه نظام و یا دو بال یک پرنده انگاشتند که بدون هر یک از آنها امکان حرکت و بقای نظام منتفی است.<sup>(۲)</sup>

بعضی جمهوریت را بر اسلامیت مقدم دانسته، بر مردم‌سالاری نظام تکیه می‌کردند و اسلامیت را بر اساس خواست و اراده مردم توجیه می‌نمودند و برخی نیز جمهوریت را تحت الشعاع اسلامیت نظام دیده، در واقع آن را وسیله‌ای برای عینیت بخشیدن نظام می‌انگاشتند.

امروزه با تحقق حکومت دینی در ایران، تلاش عامدانه برخی آن است که با تمسک به همان تعارض حق حاکمیت کلیسایی و حق حاکمیت مردمی، جمهوری اسلامی را متهم به تضعیف جمهوریت در برابر تقویت اسلامیت آن کنند و برخی نیز عالمانه می‌کوشند با خلط معانی مشروعیت الهی و مقبولیت و حقانیت مردمی به همان نتیجه‌ای برسند که هدف گروه نخستین است.<sup>(۳)</sup> به این ترتیب ایشان ولایت مطلقه فقیه را در مقابل حق حاکمیت ملی قرار می‌دهند و آن را در این باب چنان توجیه و تأویل می‌کنند که گویی مصداقی برای حکومت استبدادی است.

قضاوت درباره اینکه جمهوریت و اسلامیت، دو وجه مستقل و اصیل جمهوری اسلامی است و یا اینکه اصالت از آن اسلامیت و یا جمهوریت است، بحثی بسیار جدی است. آنچه مسلم و محقق است اطلاق جمهوری اسلامی به نظام برخاسته از انقلاب اسلامی، آن را از نظر عملی از نظام‌های دیگر جهان چه نظام‌های تئوکراتیک و چه نظام‌های دموکراتیک ممتاز و متفاوت ساخته است. قانون اساسی این نظام هم به تبع

ماهیت آن و همان‌طور که از عنوان آن پیداست دو وصف دارد: اولاً موصوف به وصف جمهوری و ثانیاً موصوف به وصف اسلامی است. حال این سؤال مطرح است که جایگاه و حوزه و گستره هر کدام چگونه است و اولویت با جمهوریت است یا اسلامیت و به عبارت دیگر، خداسالاری نظام جمهوری اسلامی را پوشش می‌دهد یا مردم‌سالاری؟

کسانی معتقدند اعتقاد به اصالت دو وجه جمهوریت و اسلامیت اصلاً غیرممکن است و نمی‌توان به صورت هم‌زمان، هم به حاکمیت مردم و هم به حاکمیت اسلام معتقد بود در نظر اینان این دو وجه یا دو رکن نمی‌توانند شانه به شانه در کنار هم و در عرض هم قرار گیرند. چرا که بنابراین دیدگاه حضور هم تراز و هم عرض جمهوریت و اسلامیت، باعث ایجاد دوگانگی ذاتی در اصالت و مشروعیت قدرت می‌گردد. اما از طرف دیگر تجلی این دو آلیسم یا ثنویت چنان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در سیره عملی اداره امور کشور مشهود است که جای هیچ انکار و تردیدی نیست. (۴) در سطوح مختلف مدیریت کشور، قدرت ناشی از جمهوریت نظام در انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای محلی تجلی می‌یابد. در حالی که قدرت ناشی از اسلامیت نظام در مقام ولایت امر و نهادهای ناشی از آن، از جمله شورای نگهبان نمود می‌کند.

عقبه عنصر جمهوریت در نهادهای مدنی از جمله گروه‌ها و تشکل‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و مطبوعات شکل می‌گیرد، در حالی که عقبه عنصر اسلامیت (یا ولایت فقیه) را اسلام‌شناسان، فقها، روحانیون و حوزه‌های علمیه تشکیل می‌دهند.

رویکرد جمهوریت در نظام براساس استنباطی است که از آیات قرآن مجید، سیره نبوی، سیره ائمه اطهار و بزرگان دینی حاصل می‌شود. آرای عمومی مردم ممکن است دقیقاً همان چیزی را بگوید که منظور شرع مقدس است ولی لزوماً هر چه جمع بخواند با اسلام تطبیق نمی‌کند و این بیان دیگری از عدم همبستگی ضروری دو عنصر جمهوریت و اسلامیت است.

اینک که بیش از دو دهه از تأسیس این نظام نوپا گذشته و جمهوری اسلامی روز به

روز در همان راستای اولیه دوام و واقعیت پیدا کرده است، ضرورت دارد با توجه به این تجربه بیست و سه ساله و واقعیت‌های حقوقی و عینی آن، نظریه جدیدی برای نظام ارائه شود و جایگاه مذهب و مردم یا به عبارت دیگر، جمهوریت و اسلامیت در نظام جمهوری اسلامی تعیین گردد.

در این مقاله سعی می‌نمایم با بررسی سه نظریه خداسالاری، مردم‌سالاری و شایسته‌سالاری، جایگاه هر یک را در قرآن، نظرات حضرت امام و قانون اساسی بررسی نموده و در میان انواع حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی شناخته شده، جایگاهی متناسب برای این پدیده جدید ارائه کنیم. نویسنده معتقد است که نه تنها تضادی میان دو اصل اسلامیت و جمهوریت وجود ندارد بلکه رسالت و مأموریت آنها با یکدیگر متفاوت است و در حالی که حاکمیت از آن خداوند است، عینیت یافتن چنین حاکمیتی و مقبولیت و اقتدار نظام در دست مردم می‌باشد.

#### الف. خداسالاری یا تئوکراسی

از دیدگاه اندیشمندان غرب، خداسالاری یا تئوکراسی که از ریشه یونانی theos به معنای خدا و kratia به معنای حکومت آمده، به معنی حکومت خدا است. در عرف متفکران مسیحی قرون وسطی، تئوکراسی حکومتی است که در آن نه تنها حاکمیت از آن خداوند است بلکه حکومت توسط کشیشانی اداره می‌گردد که مدعی دارا بودن اختیار از ناحیه خداوند می‌باشند. در این نوع حکومت زمامداران اصلی پیشوایان مذهبی هستند. (۵)

به این ترتیب تئوکراسی نوعی از حکومت است که اساس آن را نظام دینی تشکیل می‌دهد و در آن فرض بر این است که حکومت از آن خدا و قوانین تشریح شده از جانب او می‌باشد و روحانیان که فرمانروایان نیز هستند، اشاعه‌دهندگان و مفسران فرمان‌های خداوند و نماینده آن فرمانروای نادیدنی می‌باشند. (۶)

طرفداران این نظریه بر این عقیده‌اند که تشکیل دولت، ناشی از حکمت الهی و اراده خداوندی است و متصدیان امور از طرف خداوند مبعوث می‌شوند و از جانب او و به نمایندگی او جامعه را اداره می‌کنند. این نظریه در ممالک قدیمی از قبیل مصر، چین،

آشور و کلدیه معمول بوده و پس از ظهور مسیحیت توسعه‌ای فوق‌العاده یافته است. غالب نویسندگان قرون وسطی هم‌آواز با سنت آگوستین، دولت را ناشی از خداوند می‌دانستند و مدعی بودند که اداره حکومت باید در دست روحانیون و نمایندگان مذهب مسیح باشد.

مع‌هذا همین نویسندگان، حکومت سلاطین و امرا را نیز قبول داشتند و معتقد بودند که ایشان از طرف خداوند مأموریت پیدا می‌کنند که مردم را به نام او و به نمایندگی او اداره کنند. به عقیده نویسندگان مزبور سلاطین فقط در مقابل خداوند مسئول بوده، نمی‌توانند اقتدارات مطلق و نامحدود خود را کلاً یا جزاً به شخصی دیگر یا دسته‌ای از مردم و یا بالاخره به تمام ملت انتقال دهند و چون سلاطین نماینده خداوند در روی زمین هستند و مردم را به نام او اداره می‌کنند، افراد ملزم و مکلفند که بدون قید و شرط از آنها اطاعت کنند. (۷)

تردید نیست که چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ تاریخی، در دین مبین اسلام نیز نه تنها جدایی میان سیاست و دیانت وجود ندارد بلکه حکومت از احکام اصلی و اساسی اسلام است و پیامبر اکرم (ص) از روز ورود به مدینه منوره، تشکیل حکومت اسلامی براساس حاکمیت خداوند را همت اصلی خود قرار داده بود.

در قرآن کریم به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، آیات فراوانی به مسائل حکومتی تخصیص یافته است و بر خلاف مصادیق تاریخی مسیحیت، که هم در مقام نظر و هم آنچنان که عملاً در دوران حاکمیت کلیسا دیده شد، به نوعی دوآلیسم یا ثنویت حاکمیت قائل بوده‌اند، حکومت اسلامی بر پایه احکام و مبانی وحدانیت خداوند شکل گرفته و با اعتقاد به توحید نه تنها هیچ نوع دوآلیسمی را در حکومت و زندگی بشری نمی‌پذیرد بلکه خدای قادر و قهار را حاکم و ناظر بر همه زوایای زندگی بشر دانسته و به این ترتیب خداسالاری و حاکمیت الهی را در همه ادوار تاریخ زندگی بشری محرز و ثابت دانسته و از بندگان خود خواسته است که از این اصل یعنی حاکمیت خداوند تبعیت و پیروی نمایند.

در این کتاب آسمانی هم به شکل صریح و هم به شکل کنایه، به این اصل اشارات فراوان و متعددی شده است. در اینجا صرفاً به چند آیه اشاره می‌کنیم. این آیات

حاکمیت را از آن خدا دانسته و حاکمیت غیرخدا را نفی و طرد کرده‌اند.

۱. ان الحکم الا لله (هیچ حکمی به جز حکم خدا نیست). (انعام / ۵۷ و یوسف / ۴۰)

۲. و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون. (مائده / ۴۴)

۳. و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون. (مائده / ۴۷)

۴. و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون. (مائده / ۴۵)

در این سه آیه، آنها که به غیر حکم خدا حکم می‌کنند به سه صفت کفر و فسق و ظلم متصف شده‌اند زیرا انکار ربوبیت خدا نوعی شرک است و خروج از طاعت‌الله دخول در اطاعت شیطان است و این، هم کفر است هم ظلم و هم فسق.

۵. و ما اختلفتم فیه من شی فحکمه الی الله (در هر چیزی اختلاف کردید، پس حکم آن نزد خداوند است). (شوری / ۱۰)

۶. مالهم من دونه من ولی و لایشرک فی حکمه احدا (نیست برای آنان غیر از خدا ولی و متصدی امری و شریک نمی‌شود در حکم او احدی) در این آیه نفی شریک برای خدا در مسأله قانون‌گذاری و حکومت شده است، پس پذیرفتن قانون غیرالهی در هر مقامی شریک قرار دادن برای او در مقام قانون‌گذاری و حکم است. (کهف / ۲۶)

۷. انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله. (ما نازل نمودیم به سوی تو کتاب را به حق تا حکم کنی بین مردم به آنچه که خدا به تو نشان داده است). (نسا / ۱۰۵)

از نظر امام خمینی (ره) که نه تنها رهبر انقلاب اسلامی و بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی است بلکه در واقع ایدئولوگ و نظریه‌پرداز اصلی این نظام می‌باشد، ملاک مشروعیت حکومت در زمینه تقنین، اجرا و یا قضا تنها اراده خداوند است و هیچ چیز دیگر، حتی اراده همه انسان‌ها نمی‌تواند ملاک مشروعیت حکومت باشد.

امام خمینی در همین زمینه اظهار می‌دارد: «حکومت اسلام، حکومت قانون است.» (۸)

در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به قانون است. حاکمیت منحصر به خدا است و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر

دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند.

و در جای دیگر ابراز می‌دارد که حکومت اسلامی، نه استبداد و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف آن که تصویب قانون تابع آرای اشخاص اکثریت باشد، مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم معین گشته است و مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. (۹)

فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است، در اینکه نمایندگان مردم یا شاه در این‌گونه رژیم‌ها به قانون‌گذاری می‌پردازند، در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ‌کس حق قانون‌گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. حضرت امام در تعیین جایگاه ولی فقیه که رهبری و زعامت این نظام را بر عهده دارد این چنین مطرح می‌کنند: «فقه‌های جامع‌الشرایط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است.» (۱۰) و در جای دیگر توضیح می‌دهند که مفهوم رهبری دینی، رهبری علمای مذهبی است در همه شئون جامعه. (۱۱)

در بررسی کلی مقدمه و اصول قانون اساسی، ملاحظه می‌گردد که حاکمیت مطلق در همه شئون سیاسی و اجتماعی از آن خداوند بوده و تدوین‌کنندگان قانون توجه فوق‌العاده زیادی داشته‌اند که در ایجاد و اداره نظام جمهوری اسلامی، همواره رعایت کامل احکام الهی و شرعی ملحوظ باشد. اولین اصل در تحلیل ساختاری هر حکومتی این است که حاکمان سیاسی، قدرت خود را از کجا به دست آورده‌اند؟ آیا مشروعیت ایشان متکی به اراده ملی است و یا آن را از منابع دیگری اخذ کرده‌اند؟

در اصل اول و دوم، قانون اساسی، حکومت جمهوری اسلامی را حکومتی بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر او می‌داند



و تفصیل این موارد را در بندهای دیگر همان اصول بیان می‌کند.

اصل ۵۶ بالصراحه حاکمیت مطلق بر جهان و انسان را از آن خداوند می‌داند و در عین حال می‌گوید که به خواست خداست که انسان بر سرنوشت اجتماعی خود حاکم گردیده است. در عین حال در اعمال حاکمیت خداوند و رعایت احکام الهی، سازوکارهای مستحکمی را پیش‌بینی کرده است که مهم‌ترین آنها مدیریت نظام بر پایه ولایت مطلقه فقیه است که در واقع جانشین حاکمیت ائمه اطهار، رسول اکرم و خداوند می‌باشد. ولی فقیه مسئول نظارت بر اجرای موازین شرعی است و با نصب فقهای شورای نگهبان قانون اساسی مستمراً این مأموریت را اجرا نموده، بر تصویب قوانین کشور نظارت قانونی دارد، به طوری که هیچ قانونی بدون تأیید شورای نگهبان قابل اجرا نخواهد بود. اصل چهارم و پنجم قانون اساسی به گونه‌ای واضح و برجسته، اصالت حاکمیت خدا را در جمهوری اسلامی نشان می‌دهد.

بنابراین و بالاتر دید چه از نظر احکام دینی اسلام و قرآن و چه از دیدگاه بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و چه از نظر قانون اساسی، حاکمیت الهی و یا به عبارت دیگر خداسالاری، اصل اساسی و رکن خدشه‌ناپذیر نظام جمهوری اسلامی است و این حاکمیت نه قابل تفکیک و نه قابل تقسیم یا تفویض به غیر می‌باشد. به عبارت دیگر مشروعیت نظام بستگی به تبعیت از حاکمیت الهی و پذیرش خداسالاری دارد. اینک این سؤال مطرح است که با توجه به اطلاق عنوان جمهوری به این نظام خدا سالار جایگاه مردم در آن چگونه توجیه و تبیین می‌گردد.

### ب. دموکراسی یا مردم‌سالاری

دموکراسی یک اصطلاح سیاسی قدیمی است که از ترکیب دو کلمه یونانی demos به معنای مردم و kratia به معنای حاکمیت تشکیل شده و معنای تحت‌اللفظی آن حکومت مردم می‌باشد. اگرچه اصطلاح دموکراسی کاربرد زیادی پیدا کرده است و استعمال آن در تداوم عموم به صورتی روزمره درآمده، مع هذا تعریف روشن و معینی ندارد و در عین جذابیت و سادگی دارای ابهامات زیادی است و تاکنون تعریف جامعی از آن در علوم سیاسی صورت نگرفته است. هر جامعه و رژیم این اصطلاح را مطابق

برداشت خود، با معانی نسبتاً متفاوت و بعضاً متضاد به کار می‌برد. در استعمال امروزی، دموکراسی می‌تواند در معنای حکومت، یا حاکمیت مردم یا حکومت نمایندگان و همچنین حکومت بر مبنای مشارکت مستقیم مردم به کار رود.

متداول‌ترین تعریفی که برای دموکراسی آمده است، چنین است: «برابری فرصت‌ها برای افراد یک جامعه به منظور برخورداری از آزادی‌ها و ارزش‌های اجتماعی و در معنای محدودتر، شرکت آزادانه افراد در گرفتن تصمیماتی که در زندگی فرد و جمع مؤثر است.»

دموکراسی در طول تاریخ بیش از پیش وسعت یافته و امروزه خارج از حدود سیاست به صورت دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی نیز به کار می‌رود. به این سؤال که دموکراسی چیست، به دو طریق پاسخ داده شده است: اول اینکه دموکراسی به عنوان یک سیستم خاص، شکلی از حکومت یا روشی تعریف شده است که توسط آن مردم یا اکثریت مردم می‌توانند کنترل سیاسی خود را اعمال کنند. (۱۲)

اما پاسخ دوم، دموکراسی را فراتر از یک مکانیزم اعمال حاکمیت می‌داند، یعنی آن را به عنوان یک آرمان و یا روحیه و با مفاهیم فلسفی توصیف و تلاش می‌کند که آن را به عنوان یک نیروی ایدئولوژیک نشان دهد، نیرویی که تأثیر عمیق بر مسیری می‌گذارد که در آن، مردم در راستایی واحد و معین حرکت می‌کنند.

اینکه دموکراسی را در حالت محدود آن و در حیطه لغت تعریف کنیم، کاری ساده است. در این حالت دموکراسی به معنای حاکمیت اکثریت است. براساس نظر لرد برایتس حکومت دموکراتیک حکومتی است که در آن اراده اکثریت مردم در مقام حاکمیت باشد. (۱۳)

دموکراسی سیاسی در عمل به معنای حکومت اکثریت یا «نصف به اضافه یک» مجموع رأی‌دهندگان است. آبراهام لینکلن آن را در عبارتی مشهور چنین توصیف می‌کند: «حکومت مردم، به دست مردم، و برای مردم» (۱۴)

دموکراسی به عنوان فلسفه سیاسی، مردم را در اداره امور خود و نظارت بر دولت، شایسته و توانا و محق می‌شناسد و وجود دولت را ناشی از اراده مردم می‌شمارد. از مفهوم دموکراسی دو استنباط وجود دارد که در علم با یکدیگر متضادند. یکی

عبارت است از مطلق انگاشتن اراده اکثریت و تحمیل آن بر همه و دیگری عبارتست از لزوم شرکت آزادانه افراد در متظاهر کردن آن اراده و امکان دادن به «اقلیت» که به «اکثریت» تبدیل شود. شکل اول غالباً به صورت تظاهر اراده طبقه یا طبقه‌هایی رخ می‌نماید که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند و در یک حزب پیشرو که خود را نماینده آن طبقه معرفی می‌کند مجسم می‌شوند. در عین حال «دیکتاتوری پرولتاریا» نیز خود را با این نوع استنباط، گونه‌ای دموکراسی می‌داند.

در ازمنه قدیم، دموکراسی یکی از رژیم‌هایی تلقی می‌شد که در تقسیم‌بندی انواع حکومت‌های یونان باستان مطرح بودند. این انواع عبارت بودند از حکومت فردی (پادشاهی)، حکومت تعدادی از افراد (آریستوکراسی) و حکومت بسیاری از افراد (دموکراسی). (۱۵)

فلاسفه آریستوکرات همچون سترراط و طرفداران حکومت مختلط مانند ارسطو با بدبینی به دموکراسی می‌نگریستند. در یونان باستان و جمهوری رم اغلب دیده می‌شد که دموکراسی در تقابل با رژیم‌های مختلط (که در آن عناصر پادشاهی، اشرافی و مردمی دخیل بودند) مقبول‌تر بوده است:

دموکراسی سیاسی مستقیم، شکل متقدم دموکراسی است که ابتدا در دولت شهرهای یونان، به خصوص در آتن (قرن پنجم قبل از میلاد) ظاهر شد و در آن عموم مردم (به استثنای زنان و بردگان) مستقیماً در وضع قوانین شرکت می‌کردند. (۱۶)

برای امور اجرایی نیز مردم به نوبت عهده‌دار سمت‌ها می‌شدند و دادرسان را با قرعه انتخاب می‌کردند. افلاطون این نوع حکومت را مطلقاً رد می‌کرد و ارسطو آن را به عنوان شرکتمتر می‌پذیرفت. جمهوری رم نیز با بعضی از مظاهر دموکراسی آشنایی داشت و روش نمایندگی، نخستین بار در آن معمول شد، اما با پیدایش دوره امپراتوری و نفوذ کلیسا مظاهر این نوع دموکراسی نیز رخت بر بست.

کارل پوپر که از نظریه‌پردازان معاصر غرب می‌باشد، می‌گوید که دموکراسی هیچ‌گاه حکومت اکثریت مردم نبوده است و چنین نیز نباید باشد. از دیدگاه پوپر، «دموکراسی‌ها عبارت از حاکمیت عامه نیستند بلکه، بیش از هر چیز عبارتند از نهادهایی که تجهیز شده‌اند تا خود را از خطر دیکتاتوری محافظت نمایند. آنها به حکومت دیکتاتوری و به

جمع شدن قدرت در نزد یک نفر یا یک گروه اجازه رشد نمی دهند بلکه می کوشند قدرت حکومت (دولت) را محدود سازند.» (۱۷)

ظاهراً در نظام دموکراسی تقنین از آن ملت و منتخبان آن است که در آن به هیچ وجه محدودیت ندارند و لزوماً ملاحظه اوامر و نواهی را الهی نمی نمایند بلکه صرفاً ملاحظات بشری برای نیل به یک سلسله اهداف عقلایی محور قرار می گیرد. معمولاً درجه تحقق در یک جامعه با میزان حضور مردم در صحنه سیاسی سنجیده می شود لیکن می توان ادعا کرد که حضور مردم و شمار عددی آنها به تنهایی نمی تواند ملاک واقع بینانه ای به حساب آید. لذا در بحث مشارکت، رعایت عدل و برابری، انتخاب آگاهانه، وجود رقابت آزاد و تنوع و کثرت نقش اساسی دارد. آنچه که به مردم قدرت انتخاب می دهد آگاهی و بینشی است که امکان تمیز حق از باطل، سره از ناسره و حقیقت از مجاز را فراهم می آورد. عنصر آگاهی در اینجا بسیار تعیین کننده است زیرا بدون آن اساساً آرای اکثریت و تفویض حق حاکمیت و قدرت سیاسی هیچ معنایی نخواهد داشت.

در رابطه با مفهوم دموکراسی نظرات متفاوتی وجود دارد و همان طور که گفته شد مهم ترین آنها حاکمیت اکثریت می باشد. در عین حال مارکسیست ها حکومتی را دموکراتیک می دانند که در خدمت مردم باشد و نه ضرورتاً نماینده آنها. افلاطون که خود را از مخالفین دموکراسی می دانست بی خردی و خودخواهی اعضای رژیم دموکراتیک را که همان توده ها بودند سرزنش می کرد. او همچنین فساد و بی کفایتی صاحب منصبان اداری نظام های دموکراتیک را مطرح می نمود و جو فردگرایی و تفکر مادی گرایی حاکم بر محیط و نظام دموکراتیک را مورد نکوهش و انتقاد قرار می داد.

مهم ترین تصمیم ها در دموکراتیک ترین احزاب همیشه مرهون مشارکت تعداد انگشت شماری از اعضا است و بی تفاوتی سیاسی توده ها و نیازشان به ارشاد و رهبری و عامل احساس حق شناسی توده نسبت به کسانی که از طرف او سخن می گویند و قلم خود را در خدمت او به کار می برند، به ترقی رهبران کمک می کند.

جاذبیت دموکراسی از تأکید بر نقش مردم ناشی شده است. از این نقش برداشت های مفهومی متفاوتی نزد اندیشمندان به وجود آمده و عملکرد نظام های حکومتی از این

منظر مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است و جایگاه تشکیلات سیاسی بر حسب تفاوت نگرش‌ها بدین موضوع، مورد اختلاف می‌باشد. در دموکراسی‌های غربی، افراد و گروه‌ها با افکار و عقاید خاص خود (ذهنیت‌های طبقاتی، صنفی و...) تشکیلات سیاسی را به منظور تحقق اهداف و انگیزه‌های خویش و کسب قدرت لازم ایجاد می‌نمایند.

دموکراسی در مفهوم ایده‌آلیستی آن، متضمن توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات جامعه در میان افراد، گروه‌ها و طبقات اجتماعی برای رسیدن به قدرت است، اما در واقعیت اجتماعی میزان موفقیت در عرصه رقابت، ارتباطی مستقیم با اصول و ارزش‌ها و فرهنگ حاکم بر جوامع دارد. در کشورهای سرمایه‌داری و پیشرفته، با حاکمیت پول و سرمایه و در پی بروز بحران‌های اخلاقی، عملاً این امکان به نفع افراد و گروه‌هایی است که مورد قبول ارزش‌های دینی (خصوصاً اسلامی) نیستند. در واقع دموکراسی با فراهم‌سازی امکان استفاده ابزاری از روش‌های سیاسی و به‌کارگیری ترفندهای تبلیغاتی بر پایه ایده‌های مختلف، آزادی و شانس لازم را برای تحقق منافع و مصالح گروه‌های خاص تأمین می‌کند. علاوه بر این ویژگی، بی‌تفاوتی و تمایل توده‌ها به سپردن امور خویش به رهبران سرشناس نیز، احزاب و گروه‌های سیاسی را برای رسیدن به قدرت کمک می‌نماید.

مردم‌سالاری در فرهنگ سیاسی غرب علاوه بر دموکراسی با واژه اومانیسیم نیز همزاد است و بنابراین برای درک واقعی آن باید به این مفهوم هم توجه کرد. از دیدگاه اومانیسیت‌ها همان‌طور که فویرباخ می‌گوید: (انسان خدای انسان است) و «خداوند چیزی جز انسان در نظر خود انسان نیست». به عبارت دیگر اومانیسیم به جای دین خدا، از دین انسانیت گفت‌وگو می‌کند. آگوست کنت می‌گوید: «تا آنجا که به انسان‌ها مربوط می‌شود، در جهانی بدون خداوند، همزیستی اجتماعی و اخلاقی آنها صرفاً متکی بر منابع خودشان - خودشان به مثابه نتیجه پیشرفت تکامل نوع انسانی - یعنی همدلی نوع دوستانه است.» جرج الیوت می‌نویسد: «نوع بشر هیچ پناهی به جز نوع بشر ندارد.» آگوست کنت در کتاب نظام سیاسی مثبت (۴-۱۸۵۱) پی‌ریزی نوعی کیش خدا را پیشنهاد می‌کند که بر اصول اومانیسیتی استوار است. (۱۸)

این پیشنهاد که در واقع به منظور پر کردن جای خالی مسیحیت ورشکسته در اروپای معاصر مطرح شد، همان دین انسانیت است. به عبارت دیگر به جای خداسالاری، با مردم سالاری و یا خدا مردمی مواجه خواهیم بود که به معنای حاکمیت مردم به جای حاکمیت خداوند و متعاقباً نفی حاکمیت الهی است.

اگرچه در اسلام و قرآن مجید توجه زیادی به رعایت حال مردم، توسط حکمرانان گردیده و بیعت با آنها توصیه شده است اما در عین حال حوزه این امور تا آنجا نافذ و معتبر است که برخلاف احکام الهی نباشد. به هر حال حاکمیت از آن خداوند است و نقش مردم نیز در همان راستا انگاشته شده و از طرف دیگر، حاکمیت الهی نه موکول به رضایت مردم است و نه این حاکمیت با مردم تقسیم می شود.

مهم تر از آن اینکه رای و خواست اکثریت که اساس نظریه مردم سالاری و دموکراسی های غربی است، در قرآن مذمت شده است. در این رابطه، آیات متعددی وجود دارد که فقط به چند نمونه از آنها می پردازیم:

فمنهم مهتد و کثر منهم فاسقون (پس خیلی از مردم به دعوت پیامبران الهی پاسخ داده و هدایت شدند و بسیاری به سوی فسق شتافتند). (حدید / ۲۶)

و ان کثیراً من الناس عن آياتنا لغافلون (و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند). (یونس

۹۲ /

و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله (و اگر بسیاری از ساکنین زمین را

اطاعت کنی پس تو را از راه خدا دور کنند). (انعام / ۱۱۶)

«ولکن اکثر الناس لا یعلمون» «و لکن اکثر الناس لا یؤمنون» «و لکن اکثر الناس

لا یشکرون» که به این معنا است که بسیاری از مردم نمی دانند یا ایمان نیاورده اند و یا

شکر نمی گذارند. همچنین که امام علی (ع) در باب کثرت یاران باطل و قلت یاران حق

فرموده است: «حق و باطل و لکل اهل فلتن امر الباطل تقدیماً فعل و لئن قل الحق فلربما و

لعل...» (خطبه ۱۶ نهج البلاغه). حقی است و باطلی، برای هر کدام طرفدارانی است. اگر

باطل حکومت کند جای تعجب نیست، از دیرزمان چنین بوده است و اگر پیروان حق

کم اند چه بسا افزوده گردند...

در غرب، تجربه دموکراسی بر پایه آرای اکثریت نشان داده است که خواست اکثریت

همواره در جهت حفظ و دفاع از آزادی‌های مطروحه در مکتب لبرالیسم نیست و چه بسا نبودن نوعی کنترل بر آرای عمومی منجر به حکومت‌های فاشیسم، نازیسم و یا کمونیسم گردیده و نوعی حکومت توتالیتر را به وجود آورده است. به همین علت به جای دموکراسی تکثرگرا امروزه از نوعی دموکراسی نخبه‌گرا دفاع می‌شود به نحوی که احزاب سیاسی قادر باشند بر مسیر تصمیم‌گیری اکثریت تأثیر گذارند و جلوی انحرافات احتمالی آن را بگیرند. این در واقع همان روشی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی به کار گرفته شده و با ایجاد مکانیزم‌های کنترلی، دخالت مردم در امر حاکمیت چنان است که از حدود موازین و احکام الهی خارج نگردد.

همان‌طور که در آغاز این نوشته به نقش انکارناپذیر توده‌های عظیم و میلیونی مردم ایران در پیروزی انقلاب اسلامی اشاره گردید، بالاترید در ایجاد ساختار نظام برخاسته از انقلاب نیز، توجه کافی و وافی به نقش و حضور آن رکن اساسی مبذول گردیده است، به طوری که اساس تشکیل و اقتدار این نظام نوپا بر دوش ملت قرار گرفته است.

امام خمینی رهبر انقلاب نیز علی‌رغم نفوذ فوق‌العاده خود و اینکه تمام تصمیماتش به خاطر برخورداری از اعتماد عمومی با اقبال مردم مواجه می‌شد، به نکته مهم فوق توجه داشت و در هر گامی که در ساخت بنیادهای نظام برداشته می‌شد مشارکت مردم را دخالت می‌داد. به همین دلیل در اولین گام، نوع نظام را به آرای عمومی ارجاع داد که بیش از ۹۸٪ مردم، تشکیل نظام جمهوری اسلامی را مورد تأیید قرار دادند و با انتخاب نمایندگان خود در مجلس خبرگان قانون اساسی و نهایتاً تأیید آن قانون با آرای مستقیم خود، مهر تأیید بر قانون اساسی زدند. قانونی که اصل حاکمیت خداوند بر پایه مکتب اسلام را سرلوحه همه امور جامعه قرار داده بود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی در عین توجه لازم به منشأ حاکمیت الهی نظام، به نقش مردم در تعیین رهبران و نمایندگان و دولت مردان این نظام توجه فوق‌العاده‌ای نموده است، به طوری که همه مسئولین نظام، از رهبر تا شوراهای اسلامی شهرها و روستاها، با رأی مستقیم و یا غیرمستقیم مردم انتخاب می‌شوند و در واقع می‌توان گفت جمهوری اسلامی از این لحاظ مردم‌ترین و دموکراتیک‌ترین نظام معاصر می‌باشد. در طول ۲۳ سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ملت ایران به‌طور متوسط هر سال

یک مرتبه در انتخابات شرکت نموده‌اند و آرای خود را به صندوق‌های رای ریخته‌اند. شرکت در انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، شورای اسلامی شهر و روستا و... بیانگر نقش انکارناپذیر مردم در تعیین سرنوشت خود می‌باشد.

در عین حال شاکله قانون اساسی طوری تدوین و تنظیم گردیده است که به هیچ عنوان مشارکت و مداخله مردم در سرنوشت خود به معنای حاکمیت مردم با معیارهای اومانیستی و قراردادهای اجتماعی نباشد بلکه حدود و ثغور حاکمیت الهی چه در قانون‌گذاری و چه در تعیین رهبران نظام ملحوظ نظر واقع گردیده است. مثلاً اگرچه در تعیین رهبری، با مسامحه اصطلاح انتخاب به کار برده می‌شود ولی در واقع به معنای کشف ولی فقیه است که منصوب خداوند باشد و یا اینکه رئیس جمهوری تا زمانی که مورد تنفیذ ولایت فقیه قرار نگیرد تنها با انتخاب مردم مشروعیت قانونی نمی‌یابد.

در مقایسه اجمالی این نظام با دموکراسی‌های غربی، می‌توان گفت از نظر جمهوری اسلامی دموکراسی‌هایی که بر پایه و مبنای ارزش‌های لیبرالیستی و اومانیستی هستند کلاً مردود می‌باشند. در عین حال دموکراسی به عنوان یک روش در انتخاب شایستگان و نخبگان، با محدودیت‌های خاص خود در قانون اساسی جمهوری اسلامی پذیرفته شده است.

با توجه به مباحث فوق، برای تعیین جایگاه جمهوریت و اسلامیت نظام می‌توان ادعا کرد که مشروعیت نظام صرفاً از اسلامیت و حاکمیت خداوند ناشی می‌شود و در عین حال مقبولیت و اقتدار نظام از آن مردم می‌باشد. به این ترتیب مردم سالاری دینی در همین جا مفهوم و معنا پیدا می‌کند.

### ج. شایسته‌سالاری

در همه نظام‌های جهان، بدون توجه به اهداف و آرمان‌های حاکم بر آنها، تلاش عمومی بر این است که مدیران و رهبران جامعه از میان افراد شایسته انتخاب شوند تا به نحو مطلوب اهداف نظام را تحقق بخشند. حتی در دموکراسی‌های مدرن به اندازه کافی به عنصر نخبه‌گرایی توجه می‌شود و دموکراسی تکثرگرا جای خود را به دموکراسی



نخبه‌گرا<sup>۱</sup> داده است. در دنیای معاصر، نگاه ارزشی به دموکراسی دیگر فی حد ذاته ارزشمند نیست. دیگر کسی گمان نمی‌برد که انتخاب اکثریت همواره به معنای خیر جامعه و بهترین انتخاب است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا براساس رأی اکثریت به قدرت رسیدند و اختناق و فجایع انسانی فراوانی آفریدند. نظریه دموکراسی نخبه‌گرا بر آن است که رأی‌دهندگان که عبارتند از آحاد مردم، به دلایل متعدد از جمله عدم شناخت عمیق، عدم سواد کافی و تأثیرپذیری از تبلیغات منحرف‌کننده، در بسیاری از این امور نمی‌توانند تصمیمات مفید داشته باشند. بدین جهت، مشارکت آنها باید در چارچوب و محدوده تعیین گروه حاکم منتخب از میان نخبگان باشد. به این ترتیب، رای مردم در تعیین اینکه کدام فرد و یا گروه از نخبگان حاکم باشد، مؤثر واقع می‌گردد.

دموکراسی نخبه‌گرا به خاطر اعتقاد به سهل‌انگاری مردم در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی کلان، حوزه دخالت آنان را در تعیین نخبگان محدود می‌سازد. (۱۹) اسلام نیز به صلاحیت و شایستگی اهمیت بسیار می‌دهد و اصولاً مقولات ولایت، وراثت و حاکمیت را تحت الشعاع شایستگی و صلاحیت ملاحظه می‌نماید و واگذاری هیچ موقعیتی را از طریق وراثت و یا به صورت مادام‌العمر تجویز نمی‌کند و برتری و رجحان افراد بشر را در همان صلاحیت و شایستگی می‌داند. در آیات متعددی از قرآن کریم، به این امر اشاره شده است:

۱. ان الارض یرثها عبادی الصالحون. به درستی که زمین به بندگان صالح و شایسته من به ارث می‌رسد. (انبیاء / ۱۰۵)

۲. ان اکرمکم عندالله اتقاکم. به درستی که برترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شما است. (حجرات / ۱۳)

۳. و المومنون و المومنات بعضهم اولیا بعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و یطیعون الله و رسوله اولئک سیر حمهم الله ان الله عزیز حکیم (توبه / ۷۱)

ایمان آورندگان به اسلام اعم از زن و مرد بعضی اولیا بعض دیگرند و امر به انجام کارهای شایسته می‌کنند و از کارهای ناشایسته نهی می‌کنند و این در حالی است که نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و فرمان خدا و پیامبر را اطاعت می‌کنند. خداوند ایشان را رحمت خواهد کرد. خداوند عزیز و حکیم است.

همچنین از پیامبر روایت شده است که: «شایستگی پیدا نمی‌کنند جامعه عمومی از امت من، مگر هنگامی که خواص آنان شایسته شوند.» گفته شد: «ای پیامبر خدا! خاصان امت شما چه کسانی هستند؟» گفت: «آنان چهارند:

۱. رهبران اجتماع، ۲. دانشمندان، ۳. حق ستایان، ۴. بازرگانان»

گفته شد: «چگونگی این فرمایش را روشن سازید.» فرمود: «رهبران چوپانان خلقند. اگر شبان این رمه، گرگ صفت و درنده خو و بی‌رحم و خون‌آشام باشد، چه کسی این گوسفندان را راهنمایی خواهد کرد. و دانشمندان به مانند طیبیان اجتماعند. اگر طیب بیمار شد، چه کسی به پرستاری و مداوای بیمار خواهد پرداخت. عباد راهنمایان مردمند، اگر راهنما گمراه باشد، رونده را چه کسی ره خواهد نمود. بازرگانان، امینان خداوند در میان مردمند، اگر امین خیانت پیشه شد، انسان به چه کسی می‌تواند اعتماد داشته باشد.» (۲۰)

در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز علاوه بر حاکمیت خداوند و مشارکت مردم به موضوع انتخاب نخبگان و شایستگان توجه فراوان مبذول شده است.

بر طبق اصل دوم قانون اساسی، مسئولان طراز بالا جهت تصدی سازمان‌های مختلف حکومت، علاوه بر آنکه باید به صورت غیرمستقیم حائز صلاحیت و مشروعیت مکتسبه از آرای مردم باشند؛ ایمان، صحت عمل و شایستگی آنان نیز منوط اعتبار خواهد بود. (۲۱)

طبق اصل سوم، آنچه به عنوان محور اساسی حاکمیت در جامعه شناخته شده است، مسئله رهبری است. زیرا بنیان و اساس حکومت در آیین تشیع همان اساس نبوت در عصر پیغمبر (ص) و اساس امامت در عصر ائمه (ع) و اساس ولایت عام در عصر غیبت است. از آنجا که قانون‌گذاری و صدور حکم بر حسب نیازهای متغیر زمان صورت می‌پذیرد، لذا نوعی مصلحت اندیشی در قالب احکام ثانویه، با در نظر گرفتن روح کلی

اسلام (احکام ثابت الهی)، در همه زمان‌ها و مکان‌ها تا ظهور نخبه معصوم (حضرت ولی عصر «عج») ضروری می‌نماید. بدین ترتیب، فقیهان و در رأس آنها ولی فقیه علاوه بر نظارت بر مصوبات مجلس و نحوه اجرای قوانین، موظفند احکام و مسائل جدید هر عصر را با استناد به قرآن، سنت، اجماع و عقل به دست آورند. حاکمیت فقهای واجد شرایط، به دلیل آزادی توأم با مسئولیت انسان در برابر خداوند، منبعث از آرای عمومی خواهد بود، چنانکه مطابق اصل یکصد و هفت قانون اساسی، رهبر از طریق خبرگان رهبری منتخب مردم برگزیده خواهد شد. با این ترتیب ملت خود به طور غیرمستقیم رهبر را انتخاب می‌کند. این حق را از آن جهت نمی‌توان از بشر سلب نمود که خالق متعال، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم گردانیده است. از این رو ملت باید فقیه را بشناسد و حاکمیت وی را پذیرفته باشد تا از این راه حق حاکمیت خود را که مشروعیت الهی دارد، اعمال نماید. همچنین است برکناری رهبر که در اصل یکصد و یازده قانون اساسی پیش بینی شده، است و نیز برابری رهبر در مقابل قوانین با کلیه افراد ملت که در اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی آمده است.

پس از رکن رهبری، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور به شمار می‌آید. در انتخاب وی نیز سه اصل سابق الذکر (مشارکت مردمی، شایستگی و کاردانی، جلب نظر ولی فقیه) شرط خواهد بود. (۲۲)

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب این مقاله که در سه بخش خداسالاری، مردم‌سالاری و شایسته‌سالاری ارائه شد، جایگاه و حدود و ثغور هر یک از سه عنصر فوق و نقش هر یک از آنها در اسلام و نظام جمهوری اسلامی معلوم و مشخص گردید:

۱. در نظام جمهوری اسلامی حاکمیت مطلق از آن خداوند است که در زوایای زندگی سیاسی - اجتماعی جامعه اسلامی نفوذ و سلطه دارد و هیچ قانون و تصمیمی نمی‌تواند مغایر فرامین و احکام الهی اسلام صادر و جاری گردد. بنابراین مشروعیت نظام تنها به حاکمیت الهی و یا به عبارتی به اسلامیت آن مربوط است و لاغیر.
۲. ولایت و رهبری نظام اگرچه از طریق مجلس خبرگان منتخب ملت تعیین می‌گردد،

اما در عین حال منصوب خداوند است. رهبر تا زمانی که شایستگی و صلاحیت آن مسئولیت خطیر را داشته باشد، در جایگاه خود باقی و در صورت از دست دادن صلاحیت به خودی خود معزول می‌باشد.

۳. هدایت نظام و مراقبت از اسلامیت آن بر عهده ولی فقیه و فقهای شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام است که اعضای دو نهاد آخر منصوب رهبری می‌باشند.

۴. دموکراسی و مردم‌سالاری به عنوان یک روش نه به عنوان یک مکتب با محدودیت‌های خاص خود مورد قبول و توجه ویژه قرار گرفته است و نقش مردم مشروعیت بخشیدن به نظام نیست بلکه در جهت عینیت، مقبولیت و اقتدار آن، نقشی اساسی و کلیدی است و حدود و ثغور و اختیارات آن در چارچوبه و دایره اسلامیت نظام تعیین می‌گردد. به عبارت دیگر، جمهوریت نظام محاط در اسلامیت آن می‌باشد.

۵. شایسته‌سالاری در انتخاب اولیا و مدیران نظام، مورد توجه جدی قرار گرفته است و این شایستگی در ذیل سه اصل تعهد اسلامی (اعتقاد و باور به اسلامیت نظام)، مقبولیت مردمی (که از طریق انتخابات عمومی معلوم می‌شود) و کفایت، رعایت می‌گردد. با این ترتیب، شایسته‌سالاری نیز مورد لحاظ در جمهوریت و اسلامیت نظام می‌باشد.

۶. به عبارت اخروی می‌توان به‌طور خلاصه نتیجه گرفت که نظام جمهوری اسلامی برخلاف نظام‌های تئوکراتیک قرن وسطی، استبدادی نیست زیرا از منبع مهم دیگری تقویت می‌گردد و در عین حال که اراده خداوند منبع مشروعیت آن می‌باشد، اراده مردم نیز منبع اقتدار آن است و به عبارت دیگر، از هر دو رکن عقلی حکومت یعنی مشروعیت الهی و قدرت مردمی برخوردار است. در حالی که حکومت‌های استبدادی، نه در قدرت به نیروی اراده مردم متکی هستند و نه ضرورتاً در مشروعیت به اراده خداوندی.

از طرف دیگر، این نظام با دموکراسی‌های رایج در غرب نیز تفاوت اساسی دارد زیرا دموکراسی دچار بحران مشروعیت است و از منبعی که بتواند مشروعیت آن را تأمین کند برخوردار نیست. اگرچه دموکراسی به حکومت موجودیت می‌دهد و قدرت حکومت را در صحنه اجرا تأمین می‌کند ولی از عهده تأمین مشروعیت خود بر نمی‌آید زیرا اراده مردم خود نیازمند مرجعی است که مشروعیت آن را گواهی کند. عدالت و شایستگی

لازمه تفکیک‌ناپذیر اراده مردم نیست و خطر انحراف و گمراهی همواره وجود دارد. به این ترتیب، در نظام جمهوری اسلامی اراده خداوند منبع مشروعیت و اراده مردم، منبع قدرت، مقبولیت و عینیت نظام است. در چنین نظامی است که اسلامیت و جمهوریت نه تنها در تضاد نیستند بلکه هر یک جایگاه منطقی و عقلی خود را دارا بوده و لازم و ملزوم یکدیگرند. به عبارت دیگر، نظام جمهوری اسلامی نه تئوکراسی و نه دموکراسی (هر دو در مفهوم متداول در غرب) می‌باشد بلکه می‌توان آن را نوعی تئودموکراسی دانست. به این ترتیب، مردم‌سالاری دینی در همین راستا تعریف می‌شود و تحقق می‌یابد.

### یادداشت‌ها:

۱. اخیراً در ایران هم بعضی از نویسندگان متأثر از غرب، چنین برداشت کرده‌اند. رجوع کنید به کتاب «جمهوریت و انقلاب اسلامی» (مجموعه مقالات) مقاله «جمهوریت، ولایت و مشروعیت» به قلم دکتر هاشم آقاجری، ص ۲۹۵.
۲. جمهوریت و انقلاب اسلامی، مقاله «موانع و مشکلات نظریه تحقق جمهوریت در جامعه دینی»، نوشته محمدعلی ایازی، ص ۲۳۹.
۳. یکی از مسائلی که موجب گمراهی و بروز تعارض و تناقض در مباحث مربوط به جمهوریت و اسلامیت نظام گردیده است، استفاده از اصطلاح مشروعیت در برابر واژه لاتین Legitimacy است در حالی که معنای اصلی این لغت «قانونی و مجاز» است نه «مشروع». «مشروع» عبارت از امری است که در شریعت دینی مجاز شناخته شده باشد.
۴. جمهوریت و انقلاب اسلامی، مقاله «و او منطقی بین جمهوریت و اسلامیت»، محمدعلی صنیمی‌فرد، ص ۵۳۴.

5. Webster in New Twentieth Century Dictionary - Noah Webster - 1983.

۶. داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، انتشارات مروارید، ۱۳۴۵، ص ۶۱.
۷. قاسم‌زاده، حقوق اساسی، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۴، صص ۱۵-۱۶.
۸. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۳، ص ۶۹.
۹. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶۸.
۱۰. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۷.
۱۱. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۴۲.
۱۲. بهاء‌الدین بازارگاد، تاریخ فلسفه سیاسی، جلد اول، انتشارات زوار، ۱۳۵۹.

13. J.R. Lewis, "Democracy" allman & Son, London, 1966, p. 13.
۱۴. داریوش آشوری، همان منبع، ص ۸۸.
15. Miller Daid, *The Blackwell Ency Clopaedia of Political Thought*, Oxford Publishing Center 1987, p. 116.
۱۶. محسن عزیزی، تاریخ عقاید سیاسی، ج اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۶۲.
۱۷. مراجعه شود به کتاب «درس این قرن» مصاحبه جیانکار لو بوزتی با کارل پوپر، ترجمه علی پایا، انتشارات طرح نو، ۱۳۶۷، صص ۱۱۸-۱۱۴.
۱۸. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به کتاب «اومانیسزم»، نوشته تونی دیویس، ترجمه عباس منبر، نشر مرکز، صفحات ۳۸ به بعد.
۱۹. به نقل از مجموعه جمهوریت انقلاب اسلامی، ص ۲۱۸.
۲۰. جمهوریت و اسلامیت، مقاله مشارکت سیاسی و تشکل؛ جنبه‌های نظری و جایگاه عبدالرضا فاضلی، ص ۳۸۱.
۲۱. احمد واعظی، حکومت دینی، تأملی در اندیشه سیاسی اسلام، صص ۲۵۶ و ۲۵۷.
۲۲. البته ناگفته نماند که نمایندگان منتخب مجلس شورای اسلامی و ریاست جمهوری که با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌گردند علی‌رغم اینکه از صافی‌های لازم تأیید صلاحیت می‌گذرند ضرورتاً نخبگان اصیل نیستند، زیرا عدم شناخت دقیق توده‌های مردم و تبلیغاتی که با هزینه‌های گزاف به راه می‌افتد بر آرای عمومی مؤثر واقع می‌شوند. این نقطه ضعفی است که تنها می‌توان با استفاده از شیوه انتخاب غیرمستقیم، مانند شیوه انتخاب رهبری، آن را برطرف نمود.